آینه

جمهوری اسلامی

جهت اطلاع

● رئیس‌جمهور سوریه فاش کرد که قطر و ترکیه در اوایل جنگ مستقیما به همسر وی پیشنهاد دادند سوریه را ترک کند و به آن کشورها برود. بشار اسد در مصاحبه با روزنامه سوری «الوطن» گفت: ممکن است این دو کشور گفته مرا تکذیب کنند ولی آنچه می‌گویم عین واقعیت است. وی افزود: چند سال بعد نیز آمریکایی‌ها پیشنهاد مشابهی را به صورت غیرمستقیم به همسرم «اسما» دادند و گفتند در صورتی که من برای ریاست‌جمهوری نامزد نشوم همسرم می‌تواند به همراه شوهرش از تمام امکانات بهره‌مند شود و با هرکس می‌خواهد به هرجا که مایل است برود و البته شوهرش از هرگونه پیگرد قضائی مصون خواهد بود ولی این پیشنهاد پذیرفته نشد.

وطن امروز

بازی دولت با صفرها

سعید حاجی‌پور: وقتی دستاورد دولت از برجام- که زمانی فتح‌الفتوح بود و خورشید تابان- به بیان رئیس‌کل بانک مرکزی «تقریبا هیچ» باشد، وقتی وضعیت اشتغال جوانان صدای همه، از جمله طرفداران دولت را هم درآورده باشد، وقتی رکود، تولیدکننده ایرانی را به خاک سیاه نشانده باشد، وقتی اختلاس‌ها، وام‌های کلان و حقوق‌های مدیران، شنیدن عددهای نجومی را برای ملت عادی کرده باشد، وقتی دولت همه تخم‌مرغ‌هایش را در سبد برجام گذاشت و حالا نمی‌داند باید با بدعهدی آمریکا چه کند، وقتی کنسرت‌بازی‌ها و لغو سخنرانی‌ها و مایه شرمساری‌بودن‌ها هم پس از مدتی دیگر در صدر اخبار نباشد، وقتی بنا به نظر بزرگان، دولت هیچ سیاست اقتصادی مشخصی ندارد و وقتی هیچ دستاورد شگرفی برای ارائه به ملت در چند ماه باقی‌مانده به انتخابات ندارد، مجبور می‌شود با صفرهای اسکناس‌های در جیب مردم بازی کند و چندماهی اذهان عمومی را سرگرم این قبیل امور کند و وعده‌های سرخرمن بدهد. حال آنکه همه می‌دانیم این حذف صفر هیچ اثری در بهبود وضعیت اقتصادی ندارد اگرچه هزینه‌زایی بالایی در حوزه اقتصادی خواهد داشت. شاید نیاز است متخصصان امر، دولتمردان را از عواقب هزینه‌ای و اقتصادی چنین طرحی آگاه کنند، چراکه احساس می‌شود بزرگواران بسیار ساده‌انگارانه به موضوع می‌نگرند و گمان می‌کنند همان‌طور که یک صفر در ریاضیات به‌تنهایی ارزشی ندارد در اقتصاد نیز به همین‌گونه است و با حذف یک صفر ناچیز از پول ملی عملا اتفاقی رخ نخواهد داد. البته امید است نمایندگان مجلس در بررسی این لایحه با انصاف و دقت عمل کرده و در گیرودار فضای انتخابات ۹۶ تصمیم‌گیری‌های عجولانه نداشته و یک طرف بازی دولت با صفرها نشوند.

ایران

افول اخلاق، مظلومیت روحانی

سیدرضا صالحی‌امیری، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی: در دنیای جدید و با پیدایش مدرنیته، اخلاقیات هم دستخوش تغییراتی شده و جنبه فضیلت‌محوری آن کم‌رنگ و به سمت نتیجه‌گرایی و فایده‌گرایی سوق یافته است. به‌عنوان کسی که قریب به دو دهه همکاری مستمر با دکتر روحانی دارم، می‌توانم شهادت دهم که هیچ‌گاه ایشان از مرزهای اخلاقی و اعتدال خارج نشده‌اند و یکی از مصادیق و نمونه‌های عینی آن ۱۶ آذر امسال بود. روزی که برای همه ما یادآور حقیقت‌جویی، عدالت‌خواهی، آزادی‌طلبی، واقع‌گرایی و بیداری و احساس مسئولیت دانشگاه است، به عرصه بداخلاقی و حرکت‌های افراطی و تفریطی بدل شد. درحالی‌که انتظار از نهاد دانشگاه به‌عنوان یک نهاد پیشرو و میزان الحراره جامعه، این بود که با بیان دقیق و موشکافانه مسائل و مشکلات جاری کشور و جامعه، به ارائه راهکار و پیشنهاد برای رفع معضلات بپردازند، این تریبون به عرصه تاخت‌وتاز غیرمنصفانه علیه دولت و شخص رئیس‌جمهوری تبدیل شد. عمده سخنان منتقدان از روی احساس بود و در این میان سخنی از لزوم حرکت در مسیر اعتدال و کاستن از اختلافات و مناقشه‌های بی‌حاصل گفته نشد و در مراسم دانشگاه تهران هم بیش از ۸۰ دقیقه به دولت و رئیس‌جمهوری محترم تاختند. سخنی از عملکرد کسانی که باعث شدند چندین قطع‌نامه علیه ما صادر و تحریم‌های ناجوانمردانه صادر شود، به میان نیامد. گویی عوامل پیدایش بستر اجماع جهانی علیه ایران از ذهن دانشجویان ما پاک و دانشگاه ما هم عضوی از جامعه کوتاه‌مدت شده بود. کسی نگفت چرا در گذشته‌ای نه چندان دور تورم در این کشور به بالای ۴۳ درصد رسید. هیچ‌کس نپرسید قرارگرفتن کشور در معرض جنگ و تحریم و تورم، ناشی از ناکارآمدی کدام نظام مدیریتی بود و دولت روحانی میراث‌دار مجموعه‌ای از چالش‌ها و مشکلات گذشته شد. به گمان من جریانی عامدانه تلاش می‌کند با پاک‌کردن قصورات گذشته از حافظه تاریخی ملت، همه مشکلات کشور را به دولت یازدهم ربط دهند. اما آنچه مرا از این وضعیت بیشتر نگران کرد، خشونت جاری بر زبان کسانی بود که باید آینده‌ساز این کشور باشند و با تحمل سلایق مختلف به پیشرفت و تعالی کشور بیندیشند، نه اینکه علیه یکدیگر و هر دو علیه دولت شمشیر بکشند.

ناگفته‌ها

زندگی و زمانه حجت‌الاسلام هادی خامنه‌ای

شرق: از آشنایی‌اش با محافل ادبی و شعری می‌گوید که با برادران بزرگ‌ترش دو، سه‌باری راهی آنجا شده. از خواندن کتاب‌های اجاره‌ای که دور کرسی خانوادگی می‌خواندند و کتاب‌ها را دو، سه‌روزه پس می‌دادند. از صادق هدایت می‌گوید و خواندن دوروزه بینوایان... هادی خامنه‌ای در کنار شرحش از ایام کودکی، گام‌به‌گام از نوجوانی و جوانی، از سال‌های مبارزات انقلابی، ورود امام، برخورد با نظامیان پس از انقلاب، مجلس اول، رابطه‌اش با هاشمی و... سخن می‌گوید. گزیده‌هایی از گفت‌وگوی او با حسین دهباشی در قالب مجموعه «خشت خام» با ادبیات ویژه و سهل او در پی می‌آید.

روزهای کودکی و کرسی خانوادگی

● بنده ۱۳۲۶ متولد شدم. در خانواده‌ای بودیم که هم پدر خانواده روحانی بود هم پدرِ مادرم، مرحوم آقاسیدهاشم نجف‌آبادی میردامادی، از روحانیون مشهور مشهد بود و در مسجد گوهرشاد نماز جماعت می‌خواند و هر شب تفسیر قرآن می‌گفت و مجموعه آن تفسیرها الان چاپ شده به عنوان «خلاصه‌البیان فی تفسیر القرآن».

● پدر هم مرحوم آقاسیدجواد حسینی خامنه‌ای است که پدرش، آقا سیدحسین مجتهد خامنه‌ای، از روحانیان سرشناس تبریز، مشروطه‌خواه، تحصیل‌کرده نجف و از شاگردان مرحوم میرزای نائینی بود. دامادشان آقاشیخ محمد خیابانی - از رهبران مشروطه -که شوهر عمه ما می‌شود.

● پدرم دوبار ازدواج کرده؛ در ازدواج اول که از آن سه دختر داشت، همسرش فوت کرده بود و بعد با مادر من وصلت می‌کند.

● این سه خواهر، به‌اصطلاح خواهران ناتنی بودند. اما فرزندان تنی، برادر بزرگ ما آقا سیدمحمد خامنه‌ای است متولد ۱۳۱۴، فرزند بعدی آقا سیدعلی خامنه‌ای متولد ۱۳۱۸، فرزند بعدی بدری خانم است که ۱۳۲۱ هستند. بعد من هستم ۱۳۲۶ و بعد از من هم آقاسید حسن است، ۱۳۲۹. برادر کوچکم سیدحسن، تنها اخوی‌ای هستند که روحانی نیستند. برادر بزرگ ما آقا سیدمحمد، دانشکده حقوق را تا لیسانس گذراندند؛ حقوق تهران.

● خانه‌ای بود که جمع آن تقریبا حدود ۲۰۰ متر می‌شود. دو حیاط داشت، حیاط کوچک و ساختمان‌هایی مختصر و دوطبقه که آنجا تقریبا ما ۱۰ نفر زندگی می‌کردیم. سه تا خواهر ناتنی و پنج تا هم فرزندان می‌شود هشت نفر و پدر و مادر، ۱۰ نفر آنجا زندگی می‌کردیم. روابط خوب بود. بد نبود، یعنی عادی بود! دیگر با هم زندگی می‌کردیم. در دوران کوچکی و کودکی، تفریحاتی، شوخی‌هایی و زندگی ما از لحاظ مادی بسیار بسیار تهیدست بود. البته فکر نمی‌کردیم چیزی از این بهتر وجود دارد. اصلا تصورش را نداشتیم. من یادم هست شاید ۱۴، ۱۵سالگی از مدرسه و منزل که نزدیک هم بود، خیلی آن طرف‌تر نرفته بودم!

● در منزل ما رادیو و گرامافون و این چیزها نبود. بعدها که ما وارد مسائل سیاسی شدیم، چرا دیگر من یک رادیو جیبی برای خودم داشتم و بقیه هم شاید داشتند و خب بیشتر آن زمان ما اخبار را که ساعت‌های مخصوصی داشت - ساعت دو - اخبار گوش می‌کردیم و شب‌ها رادیو عراق را گوش می‌کردیم. بی.سی.سی را گوش می‌کردیم؛ چون احساس می‌کردیم خبرها را یک خرده شفاف‌تر می‌دهد. درعین‌حال که می‌فهمیدیم یک شیطنت‌هایی را هم داشته است، ولی رادیو دیگری بود که من یادم رفته که ظاهرا در مجموعه شوروی متمرکز بود. یک چی‌چی ملی حالا من یادم نیست، ظاهرا یک پسوند ملی داشت! آن را ما گوش می‌کردیم؛ آن هم جزء که البته آنها با مسائل ایدئولوژیک برخورد می‌کردند؛ مثلا همان‌ها وقتی داستان ۱۵ خرداد را توضیح می‌دادند؛ همان اخباری که در رادیو ایران سانسور می‌شد، آنها توضیح می‌دادند. من خوب یادم هست که همان شعارهایی که داده می‌شد، وقتی تشریح می‌کردند، می‌گفتند بعضی از شعارها مرتجعانه بود، منظورشان شعارهایی که نام امام برده می‌شد؛ من احساس می‌کردم. ولی شعارهایی را که مثلا درود بر مصدق و این چیزها گفته می‌شد، آنها را مترقی تلقی می‌کرد یا چیزهای مشابه به آن را.

● یادم هست خودِ آقای کاشانی را آن زمان - سال ۳۳ - بود که منزل ما آمدند. من آن وقت شش، هفت‌ساله بودم. پدر قطعا طرفدار شاه نبودند. این مقدار مسلم است که طرفدار رژیم نبودند. خب این یک مرزی بینش هست؛ یک برزخی هست که حالا لازمه مخالف شاه بودن، به معنی طرفداری از مصدق و نهضت ملی نیست، مخالف بودند، ولی وارد در این کار نبودند. آخوندهایی بودند که رسما در مشهد طرفدار مصدق بودند؛ مثل مرحوم آقای کلباسی که مدتی در مشهد زندگی می‌کرد. او رسما در این مسئله کار می‌کرد و فعالیت داشت و حتی در مشهد که دعای کمیل می‌خواندند، با جمعیتی جمع بودند و حتی جاهای دیگر، مثلا آنجایی که همه باید بگویند الهی العفو، ایشان می‌گفت بگویید الهی النفت! مسئله نفت را پیش می‌کشید و روی این مسئله تأکید داشت! پدر ما در آن حدها نبود، ولی خب می‌دانیم که طرفدار شاه و رژیم هم ایشان تا آخر نبودند. با اینکه مبارز به آن معنا نبودند. آخوندها در مسجد گوهرشاد و جاهای دیگر دعوت می‌کردند برای بعضی از میهمانی‌ها و مسائلی که به‌هرحال ارتباط پیدا می‌کرد با رژیم، ایشان مطلقا هیچ موقع در میهمانی‌ها تا آخر شرکت نکرد! با اینکه بالاخره یک عوارضی داشت، ولی ایشان این کار را قطعا نمی‌کرد و آنها هم کم‌کم فهمیده بودند که ایشان نمی‌آید. خیلی هم فشار نمی‌آوردند. بعدها که مبارزات شروع شد، طبعا به قرینه اینکه ماهها در آن خانه زندگی می‌کردیم، احساس می‌کردند که فایده‌ای هم ندارد سراغ پدر ما بروند؛خودبه‌خود جواب منفی است و لذا سراغ ایشان دیگر نمی‌آمدند؛ یعنی پدر ما با امام آشنایی داشتند. بعدها که اخوان ما به قم رفتند و اطلاعات ما درباره درس و بحث‌های ما طبعا بیشتر شد که در چه وضع است، امام را به این صورت شناختیم که حوزه درسی ایشان- فقه و اصول- از بقیه حوزه‌ها گرم‌تر و شلوغ‌تر است.

از ۱۷سالگی به زندان رفتم

● از زمان ۴۱ ، ۴۲ وارد انقلاب شدیم! یعنی از همان ۱۴سالگی. منتها از ۱۷سالگی اولین‌بار زندان رفتم.

● آقای مهندس موسوی، ایشان پدرشان پسرعمه پدر ما هستند، پدر ایشان و عموهای ایشان سال‌های سال به مشهد می‌آمدند، به خانه ما می‌آمدند، با هم ارتباط داشتیم؛ خب آدم‌های خیلی متدین، خیلی نجیب و خیلی درستکار بودند.

● حسینیه ارشاد از سال ۴۳، ۴۴ رسما تأسیس شد، البته ساختمانش کامل نشده بود، ولی کار می‌کرد. یادم هست مرحوم آقای شریعتی بزرگ آنجا صحبت می‌کرد در ایام نزدیک به حج، آقای علی غفوری آنجا مسائل حج را توضیح می‌داد با همان روش خاص خودش. آنجا مباحثی بود که من گاهی می‌رفتم و در آن جلسات شرکت می‌کردم. بعد کم‌کم ساختمانش کامل شد.

● من کلا در جریان انقلاب فرهنگی ورود نداشتم... اصلا در مسئله انقلاب فرهنگی من هیچ ورودی نداشتم؛ ابدا و اصلا و خبر هم ندارم اصلا چه مسائلی اتفاق افتاد؛ یعنی سرگرم مسائل دیگری بودم در مشهد که به اندازه کافی سرمان به کارها مشغول بود و از این مسئله هیچ اطلاعاتی نداشتم؛ یعنی به مسئله مطلقا ورود نداشتم!

من تا به‌حال به مسکو نرفته‌ام

● من چنین چیزی را که یکی از برادرانم به روسیه رفته و در دانشگاه پاتریس لومومبا تحصیل کرده باشد، به خاطر ندارم. خودم تابه‌حال اصلا به آنجا مسافرت نکرده‌ام و بعید هم می‌دانم اخوان دیگرم چنین کاری کرده باشند. احتمالا فرد دیگری بوده، چون ممکن است زیاد باشد از این اهالی خامنه. چون بخشی از کسانی که به روسیه رفتند و با شوروی هم همکاری داشتند، مثل طالبوف و امثال اینها، اهل خامنه بودند!

● برادرانم با مرحوم بهشتی و مرحوم باهنر در ارتباط بودند ولی من از حدودش خیلی اطلاع ندارم ولی خود من با شهید بهشتی آشنایی صرف داشتم؛ سال ۴۲ در قم، همان زمان که ایشان مدرسه دین و دانش راه انداخته بودند و کلاس‌هایی می‌گذاشتند در مدارس حوزوی، درس انگلیسی می‌دادند به طلبه‌ها، حتی علما و بزرگانی مثل مرحوم ربانی شیرازی؛ یادم هست اینها انگلیسی می‌خواندند، انگلیسی یاد می‌گرفتند با همت و مدیریت آقای بهشتی. این آشنایی اجمالی را داشتیم به عنوان یک روشنفکر، یک فرد باسواد، مُلا و روشنفکر و امروزی.

نگاهمان به فداییان بسیار مثبت بود

● در زندان قبل از انقلاب -من اجمالا به شما عرض کنم - تا قبل از اینکه بروم زندان، نگاهمان حتی به فداییان خلق نگاه بسیار بسیار مثبتی بود! به انقلابیون و... به ریز افکارشان نه توجه داشتیم نه اهمیت می‌دادیم.

● قبل از انقلاب شکنجه شدم، شلاق کف پا، مؤثرترین شکنجه آن زمان بود، درباره اینکه نقل شده بود مثلا پدر آقای غفاری که مثلا ساواک سرش را با مته سوراخ کرده بود یا دیگران سوزانده شده بودند و اینها، اینها شکنجه‌های مرسوم بود و وجود داشت، را من، نه رؤیت کردم نه شنیدم؛ اینها چیزهایی است که خودشان نقل می‌کنند و از خودشان باید سؤال شود.

● سال ۵۶ من ۳۰ سالم بود و همان سال هم ازدواج کردم. بنده بعد از انقلاب کلا مسئولیت‌های زیادی نداشتم.

سربازان، فرماندهان کتک‌خورده را می‌آوردند

● اوایل انقلاب بود که به اهواز رفتم، روزهای اول انقلاب یک‌سری از نظامی‌ها را خود سربازان دستگیر کرده و تحویل داده بودند. می‌گفتند اینها در کشتارهای گذشته اهواز و آبادان فرمانده بودند. واقعا هم بودند و بعضی از افراد شرکت نفتی که حالا اسم‌هایشان یادم نیست، اینها را هم به‌عنوان آدم‌های اصلی رژیم گرفته بودند تقریبا یک هفت، هشت، ۱۰ نفری می‌شدند، شاید هم بیشتر! یکی این بود که چندتا از آنها را در همان محلی که کمیته یا هرچی نظامی‌هایشان را آنجا نگهداری می‌کردند بعد بردند زندان و مسئله دیگر، اداره خود ارتش بود چون تمام سران ارتش که نمی‌توانستند کارشان ادامه پیدا کند، روز بعدش بلافاصله آمدند من را بردند به پادگان لشکر ۹۲ در آن به‌اصطلاح میدان بزرگش و سخنرانی کردم... این فرماندهان کتک‌خورده و خلع‌شده را سربازها می‌آوردند تحویل می‌دادند که اینها کسانی بودند که در کشتارها دست داشتند! درجاتشان را هم می‌کندند! تمام این‌جاهایشان سوراخ‌سوراخ بود جای درجه‌هایشان. خب این معنی‌اش این بود که اینها فعلا باید نگهداری شوند تا ببینیم پرونده‌شان چیست؟ و فرماندهان یکی‌یکی دعوت شدند و به‌اصطلاح یک جایی اینها نگهداری شدند که در تشکیلات نظامی پخش نباشند.

● کسی را نداشتیم بخواهد محاکمه کند. چون من که سمت قضائی نداشتم و خیلی تمایل هم نداشتم و آمادگی هم نداشتم. بالاخره آدم باید بلد باشد این چیزها را. من فقط کنترل می‌کردم که اینها دست آدم‌های هرج‌ومرج‌طلب نیفتند! گفتیم اینها را ببرید یک جایی نگه دارید... این احتیاط را من همان‌وقت داشتم که فقط فرمانده آنجا سرلشکر شمس تبریزی، فرمانده سرلشکر بود، او آنجا بود گفتیم او آنجا باشد برای اینکه بالاخره هم احترامش به‌ظاهر حفظ شود و هم به‌اصطلاح بقیه مسائلی که برای ما معلوم نیست از سوی او برای ما روشن شود چون او همه‌کاره بود... مانده بودیم در کار اینها! من خودم واقعا نمی‌دانستم باید چه کرد با اینها؟ نه پرونده‌ای از اینها داشتیم، نه چیزی بود. فقط شهود می‌آمدند و بچه‌ها می‌گفتند اینها بودند خب من نمی‌دانستم، چون من آنجا هیچ‌کس را نمی‌شناختم به این شهود هم نمی‌شد خیلی... و عجله را من خیلی قبول نداشتم و گفتم که بهتر است اینها را ببریم تهران تحویل تهران بدهیم. بالاخره با این تصور که پرونده‌های ما در آنجاست، هرچه هست، برویم آنجا تحویل بدهیم با مسئولیت آنجا، بالاخره آنجا کارها راه افتاده است! اینها را سوار هواپیما کردیم و آوردیم تهران، خودم هم همراهشان بودم. تحویل دادیم به همان دفتر؛ دفتری که امام آنجا بودند؛ همان رفاه! رسما اینها را تحویل دادیم. آنها را بردیم، آن لحظه آقای صباغیان آنها را از ما تحویل گرفت، آن‌طور که من یادم هست. نه خلخالی یک سمت آنجا داشت. بقیه هم آنجا بودند خیلی‌ها بودند، همین آقای صباغیان خودشان یکی از رؤسا بودند. یکی، دو روز بعد فهمیدم که اینها را بردند زندان قصر. من رفتم زندان قصر اینها را دیدم. خلاصه مانده بودیم توی کار اینها که چه‌کار کنیم! ما دوباره اینها را سوار کردیم، آوردیم اهواز! فرستادیم دوباره اهواز! وارد اهواز که شدم، بعد از حدود یک هفته، ۱۰ روز، خب یکی از دغدغه‌هایم همین مسئله اینها بود، رفتم که آنها را ببینم، گفتند حاج‌آقا قضیه تمام شد! گفتیم چی؟ گفتند آقای خلخالی آمد و کار همه اینها را تمام کرد! حالا چگونه بود و آن محاکمه با چه پرونده‌ای، من دیگر خبر ندارم. به‌هرحال این مقدار بود که من دیگر مسئولیت از روی دوشم برداشته شد.

> **ذوب در هاشمی نبودم آقای هاشمی را ما دوست می‌داشتیم. من مرید هیچ‌کس نبودم. فقط امام. امام را می‌توانیم بگوییم. بقیه را دوست می‌داشتیم آقای هاشمی را چون از بچگی می‌شناختم، ایشان خب دوست دوران طلبگی بودند و با آقای اخوی ما در قم طبعا ارتباط داشتند و مشهد می‌آمدند و می‌رفتند**

● ... چندوقت بعد به مشهد برگشتم، مسئولیت اول من عضویت در هیأت امنای آستان قدس بود. مسئولیت دیگر من عضویت در شورای امنیت استان بود که شورای‌عالی که خود آقای طبسی و هاشمی‌نژاد عضو بودند و استاندار آقای طاهر احمدزاده هم بود، من هم عضو به‌اصطلاح همان حلقه بودم.

به‌خاطر اختلاف با طبسی به تهران آمدم

● دیگر سال ۶۰ که شد عمدتا اختلاف ما با آقای طبسی عاملی بود که دیگر دوستان گفتند که تو بهتر است از مشهد بیایی! تهران دیگر من نماینده مجلس بودم، همان اندازه که مجلس نقش دارد ما هم همان اندازه داشتیم! آن هم به عنوان یک نماینده فقط. دیگر آنجا کارمان همان لوایح و دستورهای روزانه و نسخه‌های قبل از دستور و خب چون اوج ترورها هم بود، طبیعتا یکی از دغدغه‌ها مسئله ترورها و این چیزها بود.

● بعد از هفتم تیر، فضا خیلی تند شد. ببینید شما هفتم تیر اتفاق افتاده، ماجرای آقای خامنه‌ای ترورش اتفاق افتاده، اینها همه را ببینید... ترور آقای هاشمی هم اتفاق افتاد، بعد ترورهای روزانه هم مرتب در جریان بود؛ چه از نماینده‌ها، چه از دیگران.

● ذوب در هاشمی نبودم، آقای هاشمی را ما دوست می‌داشتیم. هیچ تعبیر دیگری را من در مورد ارتباط خودم با آقای هاشمی قبول ندارم که بگوییم ارادت داشتیم، مرید بودیم، نه! این‌طوری نبود، من مرید هیچ‌کس نبودم. فقط امام. امام را می‌توانیم بگوییم. بقیه را دوست می‌داشتیم آقای هاشمی را چون از بچگی من آقای هاشمی را می‌شناختم، ایشان خب دوست دوران طلبگی بودند و با آقای اخوی ما در قم، طبعا ارتباط داشتند و مشهد می‌آمدند و می‌رفتند. ما از همان بچگی ایشان را می‌دیدیم و طبعا با خانواده‌شان، با بچه‌هایشان دوست بودیم و دوستی داشتیم و این دوستی خب ادامه داشت تا مجلس هم که آمدیم و افکار و اندیشه‌های ما تحت‌تاثیر ایشان نبود، تحت‌تاثیر آن فضای کلی بود که به صورت رسمی خط را از امام می‌گرفتیم.

● (درباره تلقی مخالفت با شما، مخالفت با شخص رهبر) یک مجموعه‌ای بودیم. همه این نظر را داشتیم و یک عده هم خب این‌طوری نبودند. آقای هاشمی هم آن نظر را پیدا کرده بود. ما نمی‌دانیم از کی این نگاه کم‌کم عوض شده بود. ولی یک دفعه ما فهمیدیم در آن اواخر! خیلی هم خب ایشان تند برخورد می‌کرد با مخالفان. یعنی حتی نوبت صحبت هم به ما نمی‌داد. در یک نوبت مثلا آقای نوربخش بیش از حد معمول صحبت کرد.

● من بلند شدم گفتم آقا ایشان یک صحبت‌هایی کرد. من باید جواب بدهم. ایشان به ما وقت نداد که صحبت کنیم. این‌طور چیزها بود! و بعد هم رأی‌گیری کردند و مثل اینکه آن چیزی که ایشان می‌خواست رأی آورد! خب اینها باعث گله‌مندی شد.

● گاه‌گاهی در روزنامه ما (جهان اسلام) بعضی‌هایشان یک خرده بچه‌شیطان بودند. خلاصه کنایه‌هایی به آقای هاشمی می‌زدند که من خودم خیلی هماهنگ نبودم با آن کارها، ولی بالاخره به نام من تمام می‌شد. بعدها شنیدیم که آقای هاشمی خیلی شاکی بوده از این مسئله و بالاخره هم خب این روزنامه ما در زمان ایشان از طرف وزارت ارشاد تعطیل شد!

● ما آنجا در روزنامه یک ستونی داشتیم «از آن سوی سیم» که هر کسی هر حرفی داشت می‌زد و من پاسخ می‌دادم گاه‌گاهی انتقادهای تندی هم می‌شد که حالا ما بعضی از آنها را به اصطلاح یک خرده بهداشتی‌اش می‌کردیم به اصطلاح روشن‌تر سانسور می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم به آن تندی مطرح شود! یک آقایی از یک جایی برای ما نوشته بود که چیه شما، مسئولان هرچی می‌شود به گردن انگلیس و آمریکا می‌اندازنید؟ اشاره کرد به فیلم دایی‌جان ناپلئون! که داستانش را در تلویزیون در زندان قصر دیدم به طور مفصل. چون من در جریان بودم. بچه‌های ما نمی‌دانستند دایی‌جان ناپلئون چیه! گفتم داستانش این است. خب حرف به ظاهر چیزی هم بود. ما این را یک جوابی برایش نوشتیم... منتها ستون به اصطلاح چون خیلی سرش شلوغ بود، نوبتی بود. یک ستون بیشتر نگذاشته بودیم. در هفته و ماه همین‌طور به نوبت چاپ می‌کردیم. اصلش را با جوابش چاپ می‌کردیم. اینها در یک روزی افتاد که نوبت چاپ این مطلب آمده بود. غافل از اینکه آن روز ایشان یک صحبتی کرده، اشاره‌ای دارد به انگلیس! توجه کردید؟ و روزنامه ما هم بدون توجه، آن را آنجا گذاشته بود و به آن در همان صفحه یا صفحه قبل و بعدش اشاره کرده بود. حالا ما هم بی‌خبر. به من اطلاع دادند که رادیو اسرائیل چنین چیزی نوشته! شما برای پیشگیری خوب است که تکذیب کنید. من گفتم نه، این تکذیب بدتر است بیشتر قضیه را مطرح می‌کند. آنها را کسی نمی‌بیند، بگذار تمام بشود برود! غافل از اینکه وزارت ارشادی‌ها قضیه را مثل اینکه جدی گرفتند و به این مسئله چسبیدند. همین بهانه‌شان بود.

● آقای میرسلیم (وزیر ارشاد) بود. ما هرچه گفتیم این ماده‌ای که شما می‌گویید متناسب با آن ما این را تعطیل کردیم، مصداقش چیست؟ جواب ندادند به ما. خب دورانی بود که زور می‌گفتند و جواب ما را هم نمی‌دادند! تعطیلش کردند در عین ناباوری دوستان، تعطیل کردند و زمان خیلی بدی هم تعطیل کردند و به ما خسارت‌های زیادی هم وارد شد.

● من تا همین الان هم خبر ندارم که آن ۹۹ را چه کسی اسمشان را درآورد و افشا کرد؟ می‌دانم از بچه‌های خود ما بودند اما چه کسانی بودند، خبر ندارم... در مجلس عده‌ای به آقای موسوی به عنوان نخست‌وزیر رأی دادند که آن بحث‌هایی که پیش آمد... شاید (فهرستی) بوده؛ من الان خبر ندارم. اطلاع ندارم؛ یعنی من الان آن فهرست را در ذهن ندارم؛ به طور کلی می‌دانم کسانی بودند که بالاخره در جبهه مقابل بودند. کسان دیگری هم بودند که در جبهه مقابل بودند ولی رأی دادند به دو دلیل: یکی اینکه منطق مخالفان کمی ضعیف بود در مخالفت! دوم اینکه احساس کردند امام نظرش این است که آقای موسوی باشد، توجه می‌کنید؟ این دو عامل به نظرم مؤثر بود. اینکه عاملی که ما را وادار کرد از آقای موسوی پشتیبانی کنیم، چه بود؟ دقیقا خواست امام بود!

● در دور اول دور قبلی آقای موسوی کسانی مطرح شدند قبل از موسوی که یک رأی نیاوردند از مجلس. اولین نفر آقای ولایتی بود؛ رأی‌گیری شد و رأی نیاورد! بعد صحبت این شد که حالا اگر این‌طوری باشد، برای اینکه رأی نیاوردند، ممکن است خیلی مناسب نباشد؛ یک رأی استمزاجی قبلا از مجلس گرفته شود، راجع به هر کسی که ببینیم اگر رأی می‌آورد، مطرحش کنیم! نفر بعدی فکر می‌کنم آقای میرسلیم بود. فکر می‌کنم رأی‌گیری کردند استمزاجی و دیدند نه، رأی نمی‌آورد. راجع به آقای میرحسین مطرح کردند؛ دیدند نه، زمینه دارد و رأی می‌آورد بنابراین مطرحش کردند که همان زمان در بعضی از جلسات خصوصی من به خاطر دارم که افرادی به‌شدت راجع به این گزینش، به آقای خامنه‌ای اعتراض داشتند؛ یکی از آنها آقای محمد یزدی بود که در جلسه‌ای خیلی تند برخورد کرد! دلیلش هم حالا هرچه بود، من یادم نیست ولی اجمالا این مقدار یادم هست که ایشان خیلی تند بود.

● نظر اینها از همان اول این‌چنین بود. ولی آقای خامنه‌ای نظرش این نبود. خب رسید به آقای موسوی و آقای موسوی انتخاب شد. بالاخره در جریان کاری که با هم می‌کردند، یک اختلاف‌نظرهایی پیدا شده. ایشان نظرشان این بود که بعد کس دیگری را انتخاب کنند حالا آن کس، هرکسی بود. آنجا مسائل جنگ و اینها و اینکه خب مدیریت به شکلی اداره شده است و چه و چه! و اینکه آقای میرحسین مقداری چپ می‌زد مثلا، اینها طبیعتا و نهایتا هم حمایت امام، اینها همه تأیید می‌کرد که عده‌ای مثل ما روی این مسئله تکیه کنند که آقای موسوی بهتر است. اجبار نبود، فشار نبود ولی خب اظهارنظر بود. البته فشارهایی هم بعضی آورده بودند که بنده در آن فشارها نه دست‌اندرکار بودیم نه تأیید می‌کنیم!

ادامه در صفحه ۷

آینه دیروز

۹ سال پیش در چنین روزی

کیهان

● دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور آمریکا: ممکن است گزارش سازمان‌های اطلاعاتی این کشور تلاش‌های دیپلماتیک آمریکا را برای مقابله با ایران مختل و به بن‌بست بکشاند

● محمد البرادعی: گزارش آمریکا حقانیت ایران را تأیید کرد

● رئیس سازمان حسابرسی: هیچ معیاری برای سنجش برنامه‌های کشور وجود ندارد

● وزیر نفت: اوپک حذف دلار را در دستور کار خود قرار داد

● سخنگوی وزارت خارجه: تنها راه‌حل سوءتفاهم‌های امارات درباره جزایر ایرانی گفت‌وگو است

● دبیرکل اتحادیه عرب: تشکیل جبهه عربی- اسرائیلی علیه ایران رویایی شکست‌خورده است

اعتماد

● علی لاریجانی: در حال بررسی نظرات پوتین هستیم

● علی‌اکبر ولایتی: به گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا دل‌خوش نکنیم

● وزیر نفت اعلام کرد: نیاز صنعت نفت به سرمایه‌گذاری ۱۶۰ میلیارد دلاری

● انتقاد سازمان توسعه تجارت از آمارهای متضاد از صادرات غیرنفتی

● {رئیس دولت اصلاحات} در کنفرانس صلح مکزیک مطرح کرد: مهم‌ترین حق، حق حاکمیت بر سرنوشت است

● وزیر علوم اعلام کرد: به‌دنبال تعطیل‌کردن انجمن‌های اسلامی نیستیم

● خاویر سولانا، رئیس سیاست خارجی اتحادیه اروپا: موضع اتحادیه اروپا واضح است و تغییر نخواهد کرد

ایران

● معاون سیاسی وزیر کشور: مدیران برگزارکننده انتخابات اجازه تبلیغ کاندیداها را ندارند

● اظهار امیدواری پارلمان اروپا برای منتفی‌شدن تحریم‌ها علیه ایران

● دادستان عراق: پیشنهاد احمدی‌نژاد پاسخ به نیاز ضروری جهان اسلام بود

● دبیرکل اتحادیه عرب: تشکیل جبهه عربی- اسرائیلی علیه ایران رؤیایی شکست‌خورده است

● رئیسی، معاون‌اول قوه قضائیه: همکاری قضائی مهم‌ترین دستاورد نشست تهران بود

● معاون رئیس‌جمهور آمریکا: تلاش‌ها برای تحریم ایران به بن‌بست رسید

● علی لاریجانی: گزارش آمریکایی‌ها درستی راهبرد ایران را نشان داد

آفتاب

● ولایتی: قبل از راه‌اندازی کارناوال شادی گزارش آمریکا را بررسی کنیم

● شجاع‌پوریان: در سفرهای استانی نباید وعده‌ها به شکل فله‌ای انجام شود

● محمدرضا باهنر: کتمان گرانی و تورم سر زیربرف‌کردن است

● لاوروف: هیچ عنصر نظامی در برنامه هسته‌ای ایران وجود ندارد

● عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس: بودجه‌نویسی سال ۸۷ خلاف برنامه چهارم توسعه است

● معاون رئیس سازمان اطلاعاتی آمریکا: نمی‌توان گفت ایران در آینده خطری نیست

جمهوری اسلامی

● دبیرکل اتحادیه عرب: تشکیل جبهه عربی- اسرائیلی علیه ایران رویایی است که شکست می‌خورد

● عضو اتاق بازرگانی تهران: معاملات ایران با چین از راه اعتبارات متوقف شده است

● علی‌اکبر ولایتی: گزارش اخیر مراکز اطلاعاتی آمریکا بیشتر صحنه رقابت انتخاباتی است

● علی لاریجانی به‌نقل از مقامات روسی اعلام کرد: نیروگاه اتمی بوشهر دی‌ماه راه‌اندازی می‌شود

● وزیر نفت: صدور گاز ایران به عمان در حال نهایی‌شدن است

اطلاعات

● رؤسای‌جمهور چین و آمریکا خواستار افزایش همکاری‌های دوجانبه برای حل مسئله هسته‌ای ایران شدند

● وزیر نفت: تولید نفت و گاز افزایش می‌یابد

● {رئیس دولت اصلاحات}: صلح با تکیه بر اندرز و رؤیا تحقق نمی‌یابد

● علی لاریجانی از پیگیری سیاست‌های هسته‌ای گذشته توسط سعید جلیلی خبر داد

● مجید انصاری، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام: کشور بی‌نیاز از مشارکت مردم و به تکثر و چندصدایی نیاز دارد

● تصویب قطع‌نامه